

# پاره‌های اسلام شناسی (۲)

نوشتار حاضر مشتمل بر معرفی برخی مقالات لاتین در حوزه مطالعات اسلامی است که تاکنون ترجمه و منتشر نشده‌اند. نویسنده در نوشتار حاضر تلاش دارد در راستای معرفی مقالات، به اختصار محتوای هر یک از مقالات را مورد مذاقه قرار دهد. برخی از عناوین مقالات معرفی شده بدین شرح‌اند: ۱. سعید حوی: اندیشمندی بنیادگرا در سوریه جدید ۲. سعید حوی و احیاءگری اسلامی در سوریه بعثی ۳. ایگناتس گلدتسیهر؛ پلی بین اسلام، مسیحیت و یهودیت ۴. بررسی مطالعات اخیر در تاریخ تشیع متقدم ۵. تاریخ‌نگاری ترکان عثمانی در قرن نهم: بررسی مورخین بایزید اول و بایزید دوم

## پاره‌های اسلام شناسی

Itzchak Weismann, Sa'id Hawwa: the Making of a Radical Muslim Thinker in Modern Syria, Middle Eastern Studies, V.29, N.4 (1993), pp.601-623

## ۱. سعید حوی: اندیشمندی بنیادگرا در سوریه جدید

### Sa'id Hawwa: The Making of a Radical Muslim Thinker in Modern Syria

ITZCHAK WEISMANN

Since 1963, when the Ba'th Party seized power in Syria, the Muslim Brethren movement established itself as the core of its opposition. The Ba'th power base consisted of a coalition of social forces which previously were under the thumb of the Sunni urban leadership, namely lower-class people of towns and villages and those of the Muslim heterodox communities: Alawites, Druse and Ismailis.<sup>1</sup> Its fundamental principles – particularly during the period of Salah Jadid (1966–70) – were socialism and secularism. Arab nationalism was pushed aside in favour of class struggle, and nationalisation of means of production was to replace private ownership.<sup>2</sup> Secularism was the natural outcome of radical socialist ideology, it served moreover as a counterbalance to the narrow communal base of the ruling system. Even the more pragmatic and permissive rule of Hafiz al-Asad since 1970 was insufficient compensation for his being Alawite. Indeed, he was the first non-Sunnite in modern Syrian history who assumed the office of president.

The nature and principles of the Ba'th regime shaped the structure of the opposition against him: the urban middle and upper classes on the one hand, the *ulama* and the Muslim Brothers on the other. The latter supplied the leadership and gave expression to both religious and economic grievances.<sup>3</sup> When Asad's difficulties seemed to accumulate in the second half of the 1970s they decided to fan the uprising against him in earnest. Its peak was reached in the Hamah disturbances of 1982, during which Asad was forced to bring in the army in order to suppress them.

Information about the Muslim Brotherhood in Syria since the 1960s is rather scant. As an underground movement it avoided exposing itself and its activities. Nor was the totalitarian government which they opposed ready to divulge any pertinent information. Yet members of the movement who lived in exile considered themselves less constrained to voice their opinion, and their writings were more revealing. The most outspoken among them was Sa'id Hawwa (1935–89), regarded as the fore-

Middle Eastern Studies, Vol. 29, No. 4, October 1993, pp. 601–623  
PUBLISHED BY FRANK CASS, LONDON

تحولات چندساله اخیر در سوریه، اگرچه در چشم عامه مردم امری جدید به نظر می‌رسد، اما محققان و اهل نظریه‌خوبی می‌دانند که نزاع میان جریان علوی - نصیری و مسلمین سنی، نزاعی است که اکنون سابقه‌ای نزدیک به نیم قرن یافته است. ناگفته پیداست که تصویر سیاسی ارائه شده از این تحولات که کاربرد روزانه و کوتاه مدت دارند، با تحلیل‌های عمقی و تاریخی‌نگر، تفاوت‌های متعددی در ماهیت و عملکرد خواهند داشت. آنچه در این بخش از نوشتارمان بدان خواهیم پرداخت، بررسی تاریخچه نزاع علوی/نصیری - اهل سنت در سوریه، در پرتو افکار و آراء یکی از نظریه‌پردازان مهم اهل سنت، سعید حوی است.

نگارنده مقاله اسحق وایزمن یکی از محققان سرشناس معاصر در جهان غرب است که پس از کسب علم از شرق شناسان برجسته‌ای همچون آلبرت حورانی، پطرس ابومنه و جان اول مطالعات خود را بر حوزه مباحث جریان‌ات فکری سلفیه در شام، عراق و شبه جزیره معطوف ساخت. کتاب مشهورش<sup>۱</sup> در باب رقابت‌های فکری میان سلفیه، متصوفه و ناسیونالیست‌های عرب که در سال‌های آخر تسلط عثمانی در بردمشق مورد بررسی قرار گرفته، یکی از مشهورترین آثار پژوهشی در

1. Itzchak Weismann, Taste of Modernity: Sufism, Salafiyya, and Arabism in Late Ottoman Damascus. Leiden: Brill, 2003.

بخش دوم مقاله به تاریخ حیات سعید حوی اختصاص یافته است. وایزمن که در این بخش به دنبال ارائه تحلیل طبقاتی و اقتصادی خود از شرایط سوریه است، مطالعه عمیقی بر سطح اقتصادی و وضعیت معاش خانواده سعید حوی انجام داده که در نوع خود بسیار ارزشمند است. در ادامه این مطالعه تأثیری که پدر سعید حوی بر او نهاده توجه شده که تلفیقی از جوه اقتصادی و مذهبی بوده است. محمد دیب که سابقه مبارزاتی پررنگی علیه رژیم حاکم بر سوریه داشت، پس از رهایی از زندان، سعید هفت ساله را با خود به شهرهای سوریه برد. او در مدت همراهی با پدر افزون بر آموختن فنون تجارت، شوق عجیبی از آموختن علوم دینی را در خود یافت. جاه‌طلبی کاسب‌کارانه بازمینه‌های مذهبی او تلفیق شد تا او در آستانه جوانی تبدیل به فردی معتمد به نفس و توانا در امور مالی و فکری شود. بخش سوم مقاله به تشریح شرایط خاص اقتصادی - سیاسی سوریه اختصاص یافته که زمینه‌هایش از دهه ۱۹۳۰ میلادی آغاز شده بود و سالیان جوانی سعید حوی با اوج این تحولات در جامعه سوریه همزمان گشته بود. مهم‌ترین ویژگی تاریخی این عصر، خیزش و خودآگاهی توده کشاورز و سنی سوریه بود که علیه اربابان خود می‌شوریدند و حقوق پایمال شده خود را طلب می‌کردند. برانگیزاننده این خشم همگانی، جوانی محبوب به نام اکرم الحورانی بود. چنان‌که بر اهل نظر پنهان نیست، این دوره تاریخی، عصر نفوذ گسترده مارکسیسم در کشورهای خاورمیانه بود. ساختارهای سنتی و اشرافی پیشین در پی تحولات سیاسی - فکری جهان بسیار تغییر کرده بود و منطقه خاورمیانه نیز از این تغییرات بنیادین بی‌بهره نمانده بود. حورانی که برآمده از خانواده‌ای فتودال، اما ورشکسته بود، در سال‌های حضور فرانسویان در سوریه توانسته بود با نشان دادن رشادت علیه بیگانگان، جایگاهی در میان گروه‌های مجاهد و نظامی سوریه ایجاد کند و از سوی دیگر، به واسطه زیرساخت‌های طبقاتی خانواده‌اش، روابط مثبتی با توده کشاورز سوریه بنیان نهد و این دو طیف را به اصلی‌ترین هوادارانش تبدیل کند. در نهایت حورانی توانست در دوره حساس میان سال‌های ۱۹۴۹ (کودتای ژنرال زعیم) تا تسلط حزب بعث در سال ۱۹۶۳، حزب سوسیال عرب را تاسیس کند که نقش مهمی در شکل‌گیری مثلث ملی‌گرایان - اسلام‌گرایان - مارکسیست‌ها در سوریه ایفا می‌کرد. توجه وایزمن به این دلیل به فعالیت‌های حورانی جلب شده که پدر سعید حوی، محمد دیب، یکی از معتقدان و همراهان صدیق وی بود و در تحلیل آرای سیاسی سعید حوی، ردپای قابل توجهی از این گرایش‌ها دیده می‌شود. سعید حوی در زندگی‌نامه‌اش چندین بار قدرت تشکیلات‌سازی حورانی را ستوده است تا بدان‌جا که معتقد است حزب بعث دو دهه بعد از فعالیت‌های حورانی، توانست بر زیرساخت‌هایی که او در جامعه سوریه فراهم کرده بود مسلط شود و به قدرت برسد. بخش بعدی مقاله به دوره‌ای بسیار مهم از حیات سعید حوی اختصاص یافته است. دوره‌ای که وی با توجه به فعالیت‌های مبارزاتی پدرش، دوران حساس

این حوزه است. همچنین مقالات متعدد او درباره شام، سلفیه، عصر متأخر عثمانی و بنیادگرایی اسلامی مورد توجه مجامع علمی و پژوهشی غرب قرار گرفته است.

وایزمن در ابتدای این مقاله تلاش کرده با نشان دادن اهمیت شهرحماة به عنوان مرکزی برای جریان اسلام‌گرای سنتی سوریه، به تاریخچه نزاع آنان با علوی - نصریان بپردازد. شکل‌گیری حزب بعث در پرتو گرایش‌های ملی‌گرایانه نظامیان عرب که پس از جمال عبدالناصر مصری در شامات نیز گسترش می‌یافت، رقیب سرسختی برای اسلام‌گرایان سنتی سوریه محسوب می‌شد. اگرچه موضوع مقاله مورد بحث، بررسی تاریخ حیات و فعالیت‌های سعید حوی است، اما در سایه آن به موضوع زمینه‌های شکل‌گیری اخوان المسلمین در سوریه نیز پرداخته شده است. متأسفانه اطلاعات بسیار اندکی از زمینه‌ها و علل شکل‌گیری اخوان المسلمین سوریه، به عنوان اولین شعبه فرامرزی اخوان مصر وجود دارد،<sup>۲</sup> اما قدر مسلم می‌توان قالب مبارزاتی و اندیشه‌ای اخوان مصر را ساختار مناسبی برای اسلام‌گرایان سوریه دانست که در بستریک نظام تشکیلاتی قوی به مبارزه و رقابت با جریانات سکولار، ملی‌گرا و مارکسیست فعال در سوریه بپردازند. یکی از اهداف مهم این مقاله آن است تا ضمن بررسی تاریخچه شکل‌گیری اخوان المسلمین سوریه، نقش و همراهی فکری سعید حوی با آن را تبیین کند.

مقاله از چند بخش قابل توجه تشکیل شده است. وایزمن در بخش اول به تشریح شرایط اقتصادی - سیاسی قدرت در شهر حماة (اصلی‌ترین مرکز جریان اخوان المسلمین سوریه) پرداخته است. تبیین موقعیت‌های شغلی، اطلاعات صنفی و روشن کردن موقعیت اجتماعی - اقتصادی هر دسته در این شهر، حاصل به کارگیری روش‌های جدید مطالعاتی جامعه‌شناسی تاریخی در آثار غربیان است. در نگاه وایزمن، عواملی همچون اقلیت بسیار ضعیف مسیحی و اکثریت مسلمان، اختلاف بارز طبقاتی که نشأت گرفته از قدرت بی‌حد و حصر فتودال‌های منطقه‌ای بود و همچنین اقتصاد غیرمولد و متکی به محصولات اروپایی، زمینه‌های مناسبی برای بروز ناآرامی و نارضایتی بین اقشار مردم فراهم کرده بود. به عبارت بهتر «در چنین ترکیبی از ایمان و فتودالیسم (ساختار مذهبی - اقتصادی جامعه سوریه)، عجیب نیست اگر اکثریت جامعه، نه تنها نسبت به اروپائیان، بلکه نسبت به ساکنان شهر همسایه خود، حُصص دشمنی و عناد بورزند. ساختار روح و روان آنها بر پایه حرکات تند و احساسی شکل گرفته بود. در حقیقت حماة شهری سرشار از احساسات مذهبی و شورمندی‌های عقیدتی بود که به سختی مجالسی برای نفوذ ارزش‌های فرهنگی اروپایی در آن ایجاد می‌شد».<sup>۳</sup>

۲. برای اطلاعات بیشتر در این باب رک به: برونار لیا: جمعیت اخوان المسلمین مصر: ظهور یک جنبش توده‌ای اسلامی؛ ترجمه عبدالله فرهی؛ تهران: انتشارات پژوهشکده تاریخ اسلام.

3. R.Fadden, Syria : An Historical Appreciation, London, 1955, pp.179-180.

کاربرماتیک مصطفی سباعی متحد شدند.

پس از ارائه توضیحات در باب شکل‌گیری اندیشه اخوان در سوریه، وایزمن به ارائه گزارشی تاریخی از فراز و نشیب‌های رابطه اخوان و حزب بعث سوریه پرداخته و کشاکش‌های عصر ناصری مصر و سوریه با اخوان المسلمین را به دقت بررسی کرده است. اگرچه این بخش از مقاله ویژگی عمده‌ای نسبت به مطالعات همسان خود ندارد، اما برای نشان دادن تفاوت‌ها میان ایدئولوژی اخوان المسلمین در مصر و سوریه الزامی است. حقیقت آن است که اخوان المسلمین در مصر، در عصر پرتحول قدرت‌گیری ژنرال جمال عبدالناصر و پس از آن، بسیار تندروانه‌تر از اخوان در سوریه عمل می‌کردند. سید قطب اندیشمند مشهور مصری، با نگارش دو کتاب «معالم فی الطریق» و «العدالة الإجتماعیه»، مفاهیمی از جاهلیت نوین را مطرح کرد که به شدت در تعارض با جریان ملی‌گرایان ناصری قرار داشت. اندیشه‌های سید قطب نه تنها در مصر منجر به قلمع و قمع سراسری اخوان المسلمین شد، بلکه در سوریه نیز به واسطه یکی از مریدانش، «مروان حدید»، ایجادکننده سلسله عملیات مسلحانه‌ای شد که قتل عام حماة در سال ۱۹۶۴ را رقم زد. سعید حوی در این میان سه‌گانه مشهور خود را با عناوین کتاب الله، کتاب الرسول و کتاب الإسلام نگاشت و قرائت متفاوتی از اسلام‌گرایی را ارائه کرد که با بنیادگرایی سید قطب متفاوت بود. هدف وایزمن از نگارش این مقاله و بسط این مقدمه مفصل، تبیین چرایی این تفاوت در نظر و عمل، بین این دو شعبه از اخوان بوده است. سعید حوی در جریان قدرت‌گیری حزب بعث و حکومت حافظ اسد بر سوریه در قامت منتقدی جدی به میانی سکولار حکومت بعث انتقاد کرد و چندین بار به زندان افتاد. او نهایتاً سالیان آخر عمر خود را در اردن گذراند و با انتشار نشریه النذیر به بسط عقاید خود پرداخت؛ عقایدی که وایزمن در مقاله‌ای دیگر به صورت مبسوط بدان پرداخته و ما در ادامه گزارشی از آن را ارائه خواهیم کرد.

سوریه از لحاظ حضور فرانسویان، تحولات فلسطین و شکل‌گیری جناح بندی‌های جدید در منطقه، بسیار پرتحول طی شده بود. حوی در همین دوران و ضمن پیگیری تحولات داخلی سوریه که عرصه رقابت سه جناح کمونیست، حزب ملی‌گرای سوریه به رهبری آنتون سعاده و حزب سوسیالیست عرب به رهبری اکرم حورانی بود، به ادامه تحصیل در مدارس علمیه سلفی حماه پرداخت. تأثیرات این مدارس چنان بروی عمیق بود که در پایان تحصیلاتش، پدرش را به دلیل عضویت در حزب حورانی مورد شماتت و انتقاد قرار داد و تصمیم گرفت به دلیل مبانی سکولار و غیراسلامی تفکرات هر سه حزب فعال در عرصه سیاست سوریه، از آنها دوری کند. نفی تمام جریان‌های سیاسی فعال در سوریه و جذب به سوی اخوان المسلمین از طریق استاد حوی در مدرسه علمیه ابن‌رشد به نام شیخ محمد حمید انجام شد. او که در جوانی به مصر رفته بود، با تأثیرپذیری از عقاید حسن البنا، بنیانگذار اخوان المسلمین، به حماه بازگشت و زمینه‌ساز اصلی شکل‌گیری اخوان المسلمین در سوریه شد. وایزمن زیرکانه در این بخش از مقاله خویش، بدون ارائه پاسخ دقیقی به یکی از اصلی‌ترین معضلات پژوهشی درباره تاریخ اخوان المسلمین در سوریه، به نقش سعید حوی در این جریان پرداخته است. حقیقت این است که در باب این مسئله، نظرات محققان بردو قسم است: گروهی معتقدند اندیشه اخوان المسلمین، یک ساختار تشکیلاتی - عقیدتی از پیش تنظیم شده در مصر بود که توسط تحصیل‌کردگان سوری در الازهر همچون مصطفی سباعی و محمد حمید به شهر حماه در سوریه منتقل شد و از آنجا به کل کشور نشر یافت. از سوی دیگر گروه دیگری از محققان برآنند که بدنه‌ای که بعدها زیرساخت‌های اخوان در سوریه را شکل دادند، از سال‌ها پیش و همزمان با مجاهدت‌های ضدفرانسوی مردم سوریه نضج یافته بود و به شکل گروه‌هایی (جمعیه) از جوانان مسلمان و فعال در شهرهایی چون حلب، حماه و حمص به فعالیت مشغول بودند. همین جمعیت‌ها بعدها در قالب اخوان المسلمین سوریه و تحت رهبری قدرتمند و

Itzchak Weissman, Sa'id Hawwa and Islamic Revivalism in Ba'hist Syria, *Studia Islamica* (1995), V.85, N.1, pp.131-153

## ۲. سعید حوی و احیای اسلامی در سوریه بعثی

*Studia Islamica*, 1997/1 (février) 85

### Sa'id Hawwa and Islamic Revivalism in Ba'hist Syria (\*)

#### Introduction

Islamic revivalism has passed through three major phases in modern times. The *tajdid* (renewal) of the 17<sup>th</sup> to early 19<sup>th</sup> centuries was the orthodox reaction to the inner decline of Islam, which has been pervaded by saint worship and popular practices that ran contrary to the Sharia. The most prominent component of this revival was the Naqshbandi-Mujaddidi sufi order, which received its reformist drive from Ahmad Sirhindi in India and reached its apex under the guidance of Shaikh Khaled in the Ottoman Empire. The *salafiyah* of the late 19<sup>th</sup> and first half of the 20<sup>th</sup> centuries reflected Islamic modernizing effort to challenge Western political and cultural dominance. It sought to free Islam of the shackles of traditionalism by a return to the example of the ancestors (the *salaf*), and thus to restore its initial strength. By its ever-growing rejection of the religious institutions of later generations – the schools of law and the mystical orders – it made room for modern organizations such as the Muslim Brethren and the national movement. The *sabwa* (awakening) of the second half of the 20<sup>th</sup> century expresses Islamic disillusionment and plight under the authoritarian military regimes that swept the Middle East after independence. This most radical type of revival has turned against the modern all-pervasive secularized state and seeks to replace nationalism with Islam as the basic identity of society. *Tajdid*, *salafiyah* and *sabwa* are not only historical phases, but also the roots of the current revival of Islam. Contemporary Islamic thinkers may exclusively identify with one of them, but more often combine

(\*) Author's note: I am deeply indebted to Dr. Butrus Abu-Manneh for his encouragement and consult in preparing this article for publication.

131

بحث از عقاید و آرای سعید حوی بدون بررسی زمینه‌های مهم تاریخی - فرهنگی شکل‌گیری عقاید وی ناممکن و بی‌حاصل است. به همین دلیل وایزمن پس از پرداختن به این موضوعات در مقاله نخست خویش، در این مقاله خط سیر آرای حوی بر مبنای سه مفهوم رده، صحوة و ربانیه را بررسی کرده است. در نگاه حوی رده به معنای ابزاری برای فهم انحطاط جهان اسلام و نقد افراط‌گرایی که برای صحوة یا بیداری اسلامی به کار گرفته می‌شود. در حقیقت رده به صحوة ختم خواهد شد و صحوة منجر به شکل‌گیری ربانیه می‌شود که دریافتی معنوی (متصوفانه) از مفهوم تجدید در ساختار دین است که با اعتنا به اسلاف صالحه محقق خواهد شد.

چنان‌که اکثر متفکران اسلامی سلفی بدان توجه کرده‌اند، سعید حوی نیز درک شرایط منحنی جهان اسلام و نیل به خودشناسی را برای یافتن راه حل امری قطعی و ضروری دانسته است. او فساد برآمده از حضور ارزش‌ها و فرهنگ غربی را در جامعه اسلامی همه‌گیر دانسته و آن را عامل تشدیدکننده این انحطاط بر شمرده است. در نگاه حوی، دستاوردهای تمدن غربی، حاصل شایستگی یا تفاوت ویژه آنها نیست، بلکه ضعف و غفلت مسلمین در امر علم‌آموزی باعث ایجاد این تفاوت شده است. سعید حوی از مفهوم رده که به جنگ‌های مسلمین با مرتدین پس از وفات پیامبر (ص) باز می‌گردد، نوعی برداشت سیاسی و معاصر داشته است. بدون شک توجه حوی به احیاء مفاهیم تاریخی مسلمین برای ایجاد خودآگاهی و صحوة، در اثر سید قطب شکل گرفته است. چنان‌که پیش از این نیز اشاره کردیم، سید قطب با استفاده از مفهوم «جاهلیت»، پیشرفت‌های کنونی جهان غرب را به غفلت و گمراهی اعراب شبه جزیره در قبل از ظهور پیامبر (ص) تشبیه کرده بود. حوی اگرچه به تأسی از سید قطب از این مفاهیم بهره برده، اما در همان حال مرزبندی‌ها و انتقادات خود را نیز به اندیشه‌های سید قطب نشان داده است. او برخلاف سید قطب معتقد است هرچقدر شرایط جوامع اسلامی بغرنج و منحنی باشد، نباید وضعیت آنها را به جاهلیت پیشااسلامی تشبیه کرد. او از عنوان رده استفاده کرد تا نشان دهد مسلمین همچون مرتدین عهد خلیفه اول، از اصل خود فاصله گرفته‌اند و باید دوباره بدان بازگردند. از سوی دیگر او برخلاف سید قطب، تصریح آشکاری بر جهاد ندارد و گمگشتگی مسلمین در عصر حاضر را متأثر از فقر فرهنگی و نفوذ همه‌جانبه مفسدان غربی بیان می‌کند.

وایزمن پس از بسط گام نخست از مبانی نظری سعید حوی به سراغ بسط انتقادات وی به جریان اخوان المسلمین رفته است. او به خوبی با استفاده از تحلیل حوی نسبت به حسن‌البناء، بنیان‌گذار اخوان مصر و نیز انتقاد او به عصام العطار (مرشد عام اخوان سوریه) و سید قطب، مرزبندی‌های فکری وی را تبیین کرده است. از نگاه حوی ایجاد اصلاح در جامعه‌ای که او آن را با اهل رده پس از وفات پیامبر (ص) همسان دانسته، تنها از طریق گروهی اصلاح‌گرو و مجدد اسلام راستین محقق خواهد شد. او ویژگی‌های این گروه را با اخوان المسلمین تحت رهبری حسن‌البنی‌قرین و مطابق دانسته‌است، اما تغییراتی که تحت تأثیر اندیشه‌های افراطی و بنیادگرایی سید قطب وارد بدنه اخوان مصر شد و در شعبه سوریه آن، به فعالیت‌های مسلحانه تحت رهبری مروان حدید ختم گردید، انتقادات و نگرانی حوی را برانگیخت. او وجه دیگری از انتقاد خود را نسبت به جریان رایج سلفیه آنجا نشان می‌دهد

که نمی‌تواند همچون محمد عبده و رشید رضا، تصوف را اصلی‌ترین نقطه انشقاق بین اسلام اصیل و اسلام بدعت بار بداند. چنان‌که پیشتر نیز اشاره کردیم، دلباختگی عمیق حوی به طریقت نقش‌بنده از ایام جوانی و حضور در محضر درس محمد حمید شکل گرفته بود. از سوی دیگر او با نیم‌نگاهی به اندیشه‌های حسن‌البناء علایق متصوفانه او را نیز در نظر داشت. بنابراین در تعریف منحصر به فرد حوی از اسلام سلفی، نه تنها هیچ تمایزی بین تصوف و سلفی‌گری وجود ندارد، بلکه این دو ابزاری جدایی‌ناپذیر برای نیل به اسلام حقیقی هستند.

گام سوم در تحلیل آرای سعید حوی رسیدن به مرحله ربانیت است. چنان‌که پیشتر نیز اشاره کردیم، او شرایط موجود جهان اسلام را با اهل رده مقایسه کرده که باید از طریق صحوة به اسلام حقیقی (سلفی) باز گردند و به مرحله ربانیت نائل شوند. در نگاه وی تنها ابزار طی طریق در این مسیر طولانی، توجه به فرهنگ و آموزش است. از آن‌رو است که وی در اشاره به شرایط معاصر سوریه، تلاش اخوان سوریه را برای حضور در تعاملات سیاسی و قدرت‌گیری از طریق موضع‌گیری‌های دموکراتیک و حضور در پارلمان را بسیار مشروع‌تر از فعالیت‌های جهادی و عملیاتی اخوان مصر متأثر از سید قطب می‌دانست.

حوی پس از ترسیم راهی که جهان اسلام را از وضع منحط موجود به شرایط مطلوب پیش رو می‌رساند، به دو عامل بازدارنده و مانع در این راه اشاره کرده است. از نگاه وی باید با تسلط نظام سکولار و غربی بر نهاد آموزش به شدت مقابله کرد. او مدرنیته و تجدد را مترادف حذف محوریت خدا در اعمال و افکار بشر می‌داند و از آن‌رو نفوذ این رویکردها را به فکر و روش زندگی آموزندگان علوم بسیار خطرناک برمی‌شمارد. در نگاه وی، دشمنان خدا که ایجادکننده ابزارهای جدیدی همچون تلویزیون، روزنامه، رادیو و دیگر رسانه‌ها هستند، همه تلاش خود را برای تزیین نگاه بشر محور و ضد خدا به نسل جوان صرف می‌کنند. همین مسئله باعث می‌شود حوی به همه آنان که دغدغه حفظ اسلام را دارند، توصیه کند که از تمام این ابزارها دور بمانند و تلویزیون را از خانه‌های خود حذف کنند. مانع و مسئله دوم از نگاه حوی، نحوه تعامل و همراه‌سازی علمای دیگر گروه‌های اسلامی با این جریان اصلاح‌گراست. او برخلاف دیگر اندیشمندان سلفی، به هیچ وجه معتقد به ایجاد تفکیک بین اسلام سلفی و متصوفه نیست، بلکه دغدغه او ایجاد همگرایی بین تمام گروه‌ها و اعمال رویکرد حداکثری نسبت به فرق اسلامی است؛ چرا که دشمن را بسیار قدرتمند و توانا می‌داند. حوی به خوبی از قدرتمندی ابزارهای رسانه‌ای سکولار برای ترویج افکارشان آگاه بود و این در حالی است که ابزار انتقال و ارتباط میان علما و مردم، همان نهاد مسجد و خطابه باقی مانده بود. او در راستای درک این مشکل به دغدغه اصلاح و نوسازی ساختار قدیمی مساجد و ایجاد جذابیت برای جوانان نیز می‌اندیشید. حوی به تاسی

از استادش شیخ عبدالکریم رفاعی، امام جماعت دمشق، پیشنهاد دقیقی برای ایجاد حلقه‌های علم آموزشی و مدرسه در هر مسجدی ارائه کرد و گمان می‌برد که از این طریق می‌توان به احیاء الربانیه نائل شود. ربانیت از نگاه حوی، یک امر بدیع و منحصر به فرد بود که از متن قرآن برآمده بود. با توجه به تعریفی که او از اسلام اصیل ارائه می‌داد، ربانیت چارچوبی جدید و نظری را برای آینده اخوان المسلمین سوریه ترسیم می‌کرد. دغدغه اصلی حوی، همچون استادش محمد حمید ایجاد چارچوبی بسیط و فراگیر بود که تمام فرق و گرایش‌های اسلامی سوریه را کنار هم متحد کند. از سوی دیگر، او پس از مشاهده قدرت‌مندی سکولارهای بعثی در قتل عام حماة در سال ۱۹۸۲، بیش از پیش بر مبانی صلح‌جویانه و فرهنگی مسیرش تأکید می‌ورزید. در نگاه وی شخص ربانی، فقیهی بود که می‌توانست مرشد معنوی اعضای جنبش اخوان قرار گیرد و آنها را هدایت کند.

طبق چارچوبی که حوی بدان می‌اندیشید، فهرست اولویت‌بندی شده اقدامات به شرح ذیل هستند: خودسازی و تلاش برای تربیت نفس طبق شعائر اسلامی، ایجاد دولت‌های اسلامی در هر کشور مسلمان، ایجاد امت واحد مسلمین، احیاء نهاد خلافت و استقرار دولت جهانی مسلمین. او تلاش گروه اخوان المسلمین را گام دوم از این مسیر دانسته و مفهوم جهاد را امری مقدس و لازم می‌انگارد، اما در مقایسه با نگاه سید قطب و نماینده‌اش مروان حدید در سوریه، معتقد است وقتی زمینه‌ها و ملزومات تشکیل دولتی اسلامی فراهم نیست، تأکید ورزیدن بر جهاد صرفاً منجر به کاستن تعداد مسلمین و در نتیجه ضعف عمومی آنها خواهد شد. تعریف او از جهاد به جای مقابله با دولت بعثی متکی به ارتش علوی سوریه، جذب جوانان معتقد به اندیشه اسلامی اخوان به درون این ارتش است. حوی این تغییر رویکرد را وظیفه ربانیون حاضر در جامعه می‌داند که جوانان را به جای به هلاکت انداختن خویشتن، به تغییر ساختار ارتش سوریه جذب کنند.

حقیقت آن است که حوی به عنوان ربانی عصر خویش نتوانست نهضت اخوان المسلمین سوریه را به درستی هدایت کند. شورش‌های متعدد، ضعف رهبری واحد و تأثیرپذیری‌های مداوم سوریه از شرایط سیاسی و فرهنگی مصر، زمینه‌های تجمیع قوای اخوان را طبق سیاست‌های سعید حوی از بین برد. او در تحلیل شرایط به درستی اندیشیده بود، اما نتوانست همراهان و اعضای اخوان سوریه را قانع کند که به جای عملیات جهادی و نظامی، باید به زمینه‌سازی فرهنگی و طولانی‌مدت روی آورند تا به نتایج قابل اطمینان‌تری دست یابند. حوی تحت تأثیر سخت‌گیری‌های رژیم اسد بر اخوان چندین بار به زندان افتاد و بار آخر به بهانه ادای فریضه عمره به عربستان رفت و دیگر به سوریه بازنگشت. اگرچه تألیفات و مقالاتی که در نشریه‌های منتشر می‌کرد مدت‌ها مورد استفاده اخوان سوریه قرار می‌گرفت، اما نتیجه خاصی را در بر نداشت.

Dietrich Jung, Islamic studies and religious reform. Ignaz Goldziher – A crossroads of Judaism, Christianity and Islam, Der Islam, 2013, V.90, N.1, pp.106–126

### ۳. ایگناتس گلدتسیهر: پلی بین اسلام، مسیحیت و یهودیت

DE GRUYTER DOI 10.1515/islam-2013-0005 — Der Islam 2013; 90(1): 106–126

Dietrich Jung  
**Islamic Studies and Religious Reform.  
 Ignaz Goldziher – A Crossroads of Judaism,  
 Christianity and Islam<sup>1</sup>**

**Abstracts:** In light of the dichotomous representation of the relationship between Islam and the West, the life and work of Ignaz Goldziher appears to be an utter anachronism. By applying the methodologies of Protestant biblical criticism to the study of Islamic traditions, the Hungarian scholar of Islam and secretary of the liberal Jewish community in Budapest became a crossroads of Judaism, Christianity and Islam. Personally driven by a Jewish reform agenda, he became a founding father of modern studies on Islam. The article analyzes the complex historical and political context in which Goldziher developed the field of Islamic studies. In order to understand the origin of modern images of Islam, the article suggests putting the rise of the discipline of Islamic studies into the context of nineteenth century movements of religious reform.

**Keywords:** Goldziher, Islamic studies, religious reform, biblical criticism, Muslim intellectuals

Dietrich Jung, Odense, University of Southern Denmark, jung@sdu.dk

Since the publication of Edward Said's seminal book *Orientalism* in 1978, the formation of Islamic studies and its representations of Islam have predominantly been discussed in the context of European colonialism. There is hardly any doubt that the emergence of Islamic studies as a distinct academic discipline took place within the coordinates of the asymmetric power relations of colonialism, which certainly left their traces in the construction of Western representations of Islam.

<sup>1</sup> I would like to thank Götz Nordbruch, Umar Ryad and the other participants of the workshop "Re-mapping divides and interactions: The Fusion of horizons in Middle Eastern-European intellectual encounters" that took place in May 2010 at the University of Southern Denmark. The discussion at the workshop helped enormously to further develop my research for this article. I am also grateful for the insightful comments of Catherine Schwerin and the two anonymous reviewers of *Der Islam*. Last but not least, I thank the Centre for Studies in Religion and Society at the University of Victoria, Canada, where I wrote the final version of this article.

Brought to you by | Kungliga Tekniska högskolan - KTH - Stockholm  
 Authenticated | 130.229.139.253  
 Download Date | 4/29/13 2:27 PM

بدون شک ایگناتس گلدتسیهر یکی از نقاط عطف اسلام‌شناسی و سنت استشراق در قرون اخیر اروپاست. اگرچه او بنیان‌گذار روش‌های نوین در تحلیل متون و احادیث تاریخی - فقهی صدر اسلام است و نزد اسلام‌پژوهان غربی جایگاه والایی دارد، اما در میان مسلمین اصلاً تصویری مثبت و درخشان از خود باقی نگذاشته است. مقاله حاضر که توسط دیتریش یونگ، استاد دانشگاه جنوبی دانمارک نوشته شده و طبق آنچه در ابتدای مقاله توضیح داده شده، حاصل یک کارگاه عملیاتی علمی با عنوان «بازبینی مرزبندی‌ها: ادغام حوزه‌های مطالعاتی در تعاملات فکری میان خاورمیانه و شرق اروپا»<sup>۱</sup> است، به جستجو برای یافتن علل و عوامل شکل‌گیری شخصیت و اندیشه‌های ایگناتس گلدتسیهر پرداخته است. نگارنده در ابتدای مقاله مدعی اثبات این امر شده که درک مکفی و همه‌جانبه از ذات مطالعات نوین اسلامی، باید با رویکرد عمیقی نسبت به پدیده «اصلاح‌گری دینی» در بستریان مورد توجه قرار گیرد و گلدتسیهر نماد برجسته‌ای از محققان یهودی است که به تاریخ صدر اسلام پرداخته‌اند و در پرتو نگرش مسیحیت اروپایی، به دنبال ایجاد ارتباطی میان سه دین موحد اسلام، مسیحیت و یهودیت بوده‌اند.

یونگ با تبیین شخصیت چند وجهی گلدتسیهر، جایگاه او را به عنوان نقطه تعامل و اشتراک بین رشته‌های «مطالعات تطبیقی ادیان»، «کلام مسیحیت پروتستان» و «مطالعات اسلامی» در قرن نوزدهم میلادی بسیار والا و مهم دانسته و از سوی دیگر او را به واسطه تاریخ زندگانی‌اش، چهره‌ای بین‌المللی و تأثیرگذار شناسانده است؛ چرا که گلدتسیهر یک یهودی مجارستانی و عضو انجمن سلطنتی مطالعات آسیایی لندن،<sup>۲</sup> پاریس،<sup>۳</sup> برلین<sup>۴</sup> و هلسینکی<sup>۵</sup> بود. همچنین در سال ۱۸۸۹ به دلیل حضور پربارش در کنگره مطالعات شرق‌شناسی استکهلم، از پادشاه سوئد اسکار دوم، نشان افتخار دریافت کرد. وی همچنین عضو افتخاری انجمن‌های علوم آمستردام، باواریا، دانمارک و پروس بود و پیشنهاد تصاحب کرسی‌های استادی متعددی در دانشگاه‌های کمبریج، هایدلبرگ، گنینزبرگ، پراگ، استراسبورگ

و حتی قاهره را دریافت کرده بود.<sup>۶</sup> بعد دیگری از زندگی او باعث شکل‌گیری چهره‌ای چندلایه در بستر مطالعات اسلامی شده است. ارتباطات قوی و پیوسته او با چهره‌های برجسته اسلامی معاصرش همچون سیدجمال‌الدین اسدآبادی، محمد عبده، محمد کردعلی و رشید رضا بسیار جالب توجه است.<sup>۷</sup> دیتریش یونگ با توجه به همه این ابعاد به دنبال تحلیل انگیزه و شناخت زمینه‌های علاقه‌مندی گلدتسیهر به مطالعات اسلامی است.

9. Donald Malcolm Reid, "Cairo University and the Orientalists", International Journal of Middle East Studies 19, 1987, 51–76.

گلدتسیهر تمام این موقعیت‌ها را رد کرد و در مجارستان باقی ماند.

۱۰. گلدتسیهر با سیدجمال‌الدین اسدآبادی در سفرش به قاهره و نیز بار دیگر در پاریس ملاقات کرد. چنان‌که پیدا است گلدتسیهر ارتباط مستقیمی با محمد عبده برقرار نکرده، با این وجود نشریه المنار را که توسط رشید رضا، شاگرد محمد عبده منتشر می‌شد به دقت می‌خواند. محمد کردعلی شاگرد طاهر الجزائری، روزنامه نگار و وزیر آموزش سوریه نیز یکی از چهره‌های اسلامی برجسته‌ای است که گلدتسیهر با او یک بار در دمشق و بار دیگری در بوداپست ملاقات داشته است.

4. Re-mapping divides and interactions: The Fusion of horizons in Middle Eastern-European intellectual encounters.

5. Royal Asiatic Society.

6. Societé asiatique.

7. Deutsche Morgenländische Gesellschaft.

8. Finno-Ugarian Society in Helsinki.

نگارنده مقاله پس از تشریح سوالات پیش روی خویش، روش تبیین و پاسخ‌گویی به این سوالات را چنین شرح داده است: «از نگاه نگارنده این سطور، یافتن پاسخ این سوالات در بستر تحلیل سه موضوع «شیوه پژوهش‌گری آکادمیک در قرن نوزدهم میلادی»، «اصلاح‌گری مذهبی» و «شرایط خاص سیاسی یهودیان مجارستان» ممکن خواهد بود. این سه وجه تأثیرات عمیقی بر زندگی گلدتسیهر و نیز نوع رویکرد پژوهشی او نسبت به اسلام گذاشته است. من در این مقاله در پنج مرحله به این سوالات پاسخ خواهم داد. در ابتدا به تحلیل زمینه‌های سیاسی و فرهنگی خواهم پرداخت که گلدتسیهر در آن رشد و نمو یافت. پس از آن به آثار و مطالعاتی می‌نگرم که ساختار پژوهشی و فکری زمانه او را شکل داده بود. در بسط و تحلیل بخش نخست، جایگاه آثار گلدتسیهر در گستره جهانی پژوهش‌های علمی او اواخر قرن نوزدهم میلادی نشان داده خواهد شد. او به خوبی ابزارها و روش‌های پژوهش تاریخی و هرمنوتیک مطالعات عهد قدیم را در باب اسلام پژوهی به کار گرفت و کوشید اسلام را با توجه به دریافت‌های جگمی علم‌الادیان که همراه با کلام لیبرال پروتستان بسط یافته بود تحلیل کند. گلدتسیهر در این عرصه قطعاً از بدعت‌گذاران نخستین محسوب می‌شود که از منظر روش‌شناسی مسیری نوین در باب مطالعات اسلامی قرن بیستم میلادی گشوده‌اند. در بخش دوم این مقاله به تحلیل سپهر زمانه و سیاست در مجارستان عصر گلدتسیهر خواهیم پرداخت. ناگفته پیداست که علاقه او به مطالعات ادیان و اسلام‌پژوهی، برآمده از تلفیق دو بُعد مهم شخصیتی وی بوده است: یک یهودی معتقد و نیز فعال اجتماعی و یک ملی‌گرای مجارستانی که «اصلاح‌گری مذهبی» را تنها راه اتحاد یهودیان مجار قلمداد می‌کرد. او از طریق مطالعات علمی اش، دو مفهوم مطالعات ادیان و اصلاح‌گری مذهبی را با هم تلفیق کرد. در بخش سوم نیز به سراغ بررسی جزئی‌نگر زمینه‌های تأثیرگذار بر گلدتسیهر به عنوان یک شرق‌شناس خواهیم رفت. در این بخش به این سؤال پاسخ خواهیم داد که چرا گلدتسیهر مطالعاتش را به تلفیق اصلاح‌گری مذهبی و اسلام‌پژوهی اختصاص داد و سپس در پرتویافته‌هایی که از بطن تحلیل زندگی و زمانه او به دست آورده‌ایم، بر تصویر وی از اسلام نگاهی انتقادی خواهیم افکند».

دیتریش یونگ در ادامه به بررسی هریک از سه عاملی پرداخته که آن را در شکل‌گیری روش و انگیزه‌های پژوهشی گلدتسیهر مؤثر دانسته است. او در بخش اول به تحلیل شکل‌گیری روند اصلاح‌گری مذهبی در میان یهودیان اروپایی پرداخته است. اولین تلاش گلدتسیهر در این مسیر، نقد جدی او به نظریه ارنست رنان (۱۸۲۳-۱۸۹۲) با عنوان «فکری اسطوره‌ی یهودی» بوده است. رنان در این کتاب نظریه بسیار مشهور هند و اروپایی را بسط داده بود که فرهنگ چندخدایی نژاد آریایی را در تقابل با فرهنگ موحدانه یهودیان بررسی کرده و آن را ساکن و ابتر در زمان و مکان قلمداد کرده بود.<sup>۱۱</sup>

12. Ignaz Goldziher, *Der Mythos bei den Hebräern und seine geschichtliche Entwicklung*, Leipzig, 1876, VIII-XXVII.

13. Ernest Nicholson, *The Pentateuch in the Twentieth Century. The Legacy of Julius Wellhausen*, Oxford, 1998, 29.

14. Robert Simon, *Ignaz Goldziher. His Life and Scholarship as Reflected in His Works and Correspondence*, Leiden, 1986, 266.

15. *Geschichte der herrschenden Ideen des Islam*.

16. Simon, 31-33.

17. Goldziher, *Tagebuch*, 39.

11. Maurice Olender, *The Languages of Paradise. Race, Religion, and Philology in the Nineteenth Century*, Cambridge, Mass., 1992, 12.

مطالعات اسلامی خویش منتشر کرد.<sup>۲۲</sup> البته پیش‌تر از انتشار این کتاب، گلدتسیهر شیوه مطالعاتی خود را بر احادیث فقهی گذاشته بود.<sup>۲۳</sup> او در جلد دوم کتاب مطالعات اسلامی خویش با ایجاد نوعی دسته‌بندی نشان داد که هریک از جریان‌ها و موج‌های تأثیرگذار فقهی - کلامی و سیاسی تاریخ اسلام چه تأثیراتی بر روند شکل‌گیری احادیث دو قرن اول اسلامی داشته‌اند. او مدعی شد که «احادیث نشان‌دهنده همه چیز در باب تاریخ دو قرن اول اسلامی است» و می‌توان انگیزه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متأثر بر این احادیث را شناسایی کرد. اهداف او از این تحلیل روایی، کشف گونه روایی اصیل وحی شده بر پیامبر (ص) و شناخت تحریفات انجام شده بر این روایات بود. او در این روش کاملاً تحت تأثیر مطالعات آبراهام گیگرو فردیناند کریستین بائر (۱۷۹۲-۱۸۶۰) بر متون عهد قدیم بود که شکل‌دهنده مکتب توبینگن در آلمان بودند. در نگاه وی، ذات اسلام به عنوان یک دین توحیدی - وحیانی تفاوت چندانی با مسیحیت و یهودیت نداشت، اما روند شکل‌گیری مذاهب و جریانات درونی دین که در قرون میانه اسلامی رخ داده، تأثیرات عمیق و غیرقابل انکاری را بر اصل دین نهاده است. در نگاه او که به طرز عجیبی در همسانی با نظرات محمد عبده و رشید رضا قرار داشت، نهاد مذهبی علما و فقها باعث ایجاد اعوجاج و انحراف از اصل روایات شده‌اند. اگرچه او دغدغه‌ای دینی برای دریافت پیام اصیل اسلامی نداشت و نمی‌توان از این وجه او را با اصلاح‌گرانی همچون سید جمال، عبده و رشید رضا همسو دانست، اما انتقادات ایشان به علمای مرتجع و مخالف نوگرایی در متن دین، به مذاق گلدتسیهر خوش آمد، چنان‌که در اثر آخرش چندین بار به مقالات رشید رضا در المنار ارجاع داده بود.<sup>۲۴</sup>

یونگ در بخش پایانی و نتیجه‌گیری مقاله‌اش از تأثیرات فیزیکی‌دان مجارستانی بارون رولند اووتو<sup>۲۵</sup> بر گلدتسیهر پرده برداشته است. او که از طراحان اصلی او مانسیم یهودی محسوب می‌شود، در سال ۱۸۶۸ نظریه‌ای را مطرح کرد که در آن مدعی شد «تحقیق پیرامون حیات مذهبی و سیاسی جوامع، راه آنان را به سمت انسانیت نشان خواهد داد». گلدتسیهر در پی شناخت فرهنگ سامی که مبانی دین و آیین یهودیت قرار داشت، به تاریخ اسلام و پژوهش درباره آن گرویده بود. او به دنبال اثبات تأثیرات فرهنگ سامی بر جامعه اسلامی و تحلیل علل و عوامل این تأثیرگذاری بود. از سوی دیگر با از سرگرداندن دوره‌های اصلاح‌گری و تجدیدنظرطلبی در آیین یهود و کلام مسیحی پروتستان، مسلمانان را نیز در روندی همسان با دودین توحیدی دیگر می‌دانست و از این وجه فعالیت‌های اصلاح‌گران دینی همچون سید جمال و شاگردانش را پی می‌گرفت.

آلمانی که از طریق ارتباطات مستقیم، نامه‌نگاری‌ها و حتی نشر روزنامه‌های آلمانی در میان جامعه یهودیان مجارستان اشاعه می‌یافت، بسیار جدی و عمیق بود. منشورات آلمانی در میان قشر تحصیل‌کرده یهودیان مجارستان طرفداران بسیاری داشت.<sup>۱۸</sup> با این وجود و برخلاف الگوی آلمانی، جنبش اصلاح‌گری مجارستان، گرفتار معضلات فرهنگی و ملی درون جامعه بود. یهودیان مجار تلیفیک عجیبی از یهودیان شرق و غرب اروپا بودند. این ناهمسازی تحت تأثیر موج‌های متعدد مهاجرت یهودیان از سرزمین‌های غربی مجارستان و گالیسیا (شرق اروپا) در قرن هجدهم میلادی شکل گرفته بود که تلفیقی از جریان اصلاح‌گری مذهبی غربی (هاسکالا) و فرهنگ ارتدوکس شرق اروپا (سنتل)<sup>۱۹</sup> را فراهم آورده بود. این شرایط منجر به شکل‌گیری الگوی ذهنی دین‌پژوهی مدرن در مطالعات گلدتسیهر شد و یونگ آن را مقدمه‌ای برای ورود به سیر تحولات زندگی گلدتسیهر قرار داده است. بخش سوم مقاله به انگیزه‌های گلدتسیهر جوان برای ورود به اسلام پژوهی اختصاص یافته است. زندگی پرفراز و نشیب او از حضور در دانشگاه‌های مهم اروپا همچون برلین، لایپزیگ، لیدن و وین تا سفر به استانبول، بیروت، دمشق، فلسطین و قاهره در این بخش شرح داده شده است. شرح ملاقات‌های او با حلقه همراهان سید جمال‌الدین اسدآبادی در قاهره که در قهوه‌خانه عابدین گردهم می‌آمدند، بسیار جالب توجه است. گلدتسیهر در خاطراتش افکار آنها را به عنوان «آزادی‌خواهان نستوه مسلمان» ستوده است.<sup>۲۰</sup> جذابیتهای که اسلام و پدیده‌های فرهنگی - تمدنی آن در ذهن گلدتسیهر ایجاد کرد، او را به سمت مطالعه دقیق اصل این دین سوق داد. اصلی که در قالب روایات موجود از دو قرن اول هجری برجا مانده است. ناگفته پیداست که شیوه مطالعه او از پس تأثیرپذیری از نهضت اصلاح‌گری مذهبی یهودی و شرایط خاص سیاسی یهودیان مجارستان که پیشتر بدان اشاره شد، شیوه‌ای انتقادی و بنیادین بود. چنان‌که دوست و همکار گلدتسیهر، ریچارد هارتمن، نقل کرده هدف گلدتسیهر از اجرای شیوه مطالعاتی جدیدش نفی ارزشمندی اسلام نبود، بلکه تحت تأثیر فضای فکری - مطالعاتی حاکم بر اروپای آن زمان احساس می‌کرد روایات سیره نبوی بیش از آنچه کاملاً مطابق با واقعیت باشند، گزارش‌هایی مطابق با فکر گروهی خاص از دوره زمانی خاصی از تاریخ اسلام بوده‌اند. به دیگر سخن این روایات بیش از آنکه به حقیقت نزدیک باشند، شبیه نظراتی بود که گروهی از مسلمین دوست داشتند، حقیقت تلقی شود.<sup>۲۱</sup> او پس از اثبات این نظریه تلاش کرد تا نشان دهد چه گرایش‌هایی با چه اهدافی و در کدام برهه زمانی این تأثیرات را اعمال کرده‌اند. او این نظرات را در جلد نخست

22. Ignaz Goldziher, Muhammedanische Studien, Zweiter Theil. Halle, 1890, 5.

23. Die Zahiriten. Ihr Lehrsystem und ihre Geschichte. Ein Beitrag zur Geschichte der muhammedanischen Theologie, 1884, with a foreword by Joseph Desomogyi, Hildesheim, [1967].

24. Ignaz Goldziher, Die Richtungen der Islamischen Koranlegung. An der Universität Upsala gehaltenen Olaus-Petri-Vorlesungen, 1920, unchanged reprint, Leiden [1952], 326-40.

25. Baron Loránd Eötvös de Vásárosnamény.

18. Walter Pietsch, Zwischen Reform und Orthodoxie. Der Eintritt des ungarischen Judentums in die moderne Welt, Berlin, 1999, 55.

19. Shtetl.

20. Goldziher, Tagebuch, 56.

21. Hartmann, Ignaz Goldziher in Simon, 281.



## ۴. بررسی مطالعات اخیر در تاریخ تشیع متقدم

نام رابرت گلیو، استاد دانشگاه آکثرانگلستان برای محققان و شیعه پژوهان داخلی نامی آشناست. او یک بار به دلیل کتابی که در باب تاریخ اخباری‌گری<sup>۲۶</sup> نگاشته است جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی را از آن خود کرد و تاکنون چندین بار در محافل علمی داخلی حضور پیدا کرده و به سخنرانی در باب آخرین یافته‌های پژوهشی غرب درباره تاریخ تشیع پرداخته است. او در این مقاله، تاریخ تحولات کلام و اندیشه شیعه امامیه را مبنایی برای تبارشناسی، معرفی و نقد آثار محققان غربی قرار داده است.

بر مبنای سلسله حوادث و رویدادها، نخستین اتفاقی که تشیع را از غیر آن مجزا ساخت واقعه سقیفه بنی ساعده بود. گلیو ضمن ارائه توضیح مختصری از رویدادهای تاریخی ابتدای شکل‌گیری تشیع تا پایان عصر امامان، به آثار پژوهشی مرتبط نیز اشاره کرده است. کتاب جانشینی حضرت محمد (ص) اثر ویلفرد مادلونگ که برنده جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی نیز شده و با همکاری احمد نمایی و نشر آستان قدس رضوی منتشر شده، نخستین کتابی است که گلیو به نقد و بررسی آن پرداخته است. او معتقد است که اثر مادلونگ گام مهمی در یافتن پاسخ به این سؤال برداشت که آیا علی (ع) توسط پیامبر (ص) به جانشینی خود منصوب شده بود یا شخص وی بعدها مدعی این انتصاب شد؟ او معتقد است که پاسخ به چنین سؤالاتی نه تنها وجه قابل توجهی از واقع‌گرایی را می‌طلبد، بلکه باید اثبات‌گرایی<sup>۲۷</sup> خشنی را به کار گرفت که خواه ناخواه ما را با بسیاری از متون اسلامی دیگر در تعارض قرار می‌دهد. گلیو پاسخ به این سؤال را به دلیل معضلاتی که پرداختن به آن پدید می‌آورد تا پیش از نگارش کتاب مادلونگ غیرممکن می‌داند و از این روست که بسیاری از اسلام‌پژوهان و شرق‌شناسان از این موضوع به سادگی گذر کرده و گفتمان رایج و غالب اهل سنت را پذیرفته‌اند.<sup>۲۸</sup> او سردرگمی و گرفتاری اسلام‌پژوهان شکاک<sup>۲۹</sup> غربی


26. Robert Gleave, *Scripturalist Islam: The History and Doctrines of the Akhbari Shi'i School* (Islamic Philosophy, Theology, and Science), Leiden: Brill, 2007.

27. Positivism.

28. P. Sanders, "Claiming the Past: Ghadir Khumm and the Rise of Hafizi Historiography in late Faatimid Egypt", *Studia Islamica*, 75 (1992): 81-104.

29. Skeptics.

## Robert Gleave, Recent Research into the History of Early Shi'ism, History Compass, 7/6 (2009): 1593-1605



**Recent Research into the History of Early Shi'ism**

Robert Gleave  
University of Exeter

---

**Abstract**

This article examines some of the scholarship on early Shi'ism published in the last decade in English, French and German. Particular emphasis is paid to the emergence of the majority Shi'ī Imāmī trend, its self-definition and the development of doctrinal unity. Any social or political history of early Shi'ism will inevitably be partial as the division between these categories of analysis and the intellectual development of dogma and doctrine is somewhat artificial when considering early Islam. The emergence of a dogmatic orthodoxy is linked with both the production of a distinctive Shi'ite identity and the subsequent Imāmī or Twelver tradition of Shi'ite thought.

---

**Introduction**

This article outlines some of the recent scholarship on the early history of Shi'ite Islam, with a particular focus on Twelver or Imāmī Shi'ism. The scholarship surveyed here covers two periods. First is the period from the emergence of Islam in the early seventh century CE through to the consolidation of the largest Shi'ite bloc, the Imāmīyya. The exact date of this consolidation is an issue of dispute between scholars, with the earliest projected date being during the time of Imam Muhammad al-Bāqir (d.732), and the latest being during the aftermath of the Imāmī/Isma'īlī split following the death of Imam Ja'far al-Ṣādiq (d.765). The second period is the period from this consolidation until the emergence of a stable corpus of Imāmī doctrine in the late tenth century. This period of around 350 years constitutes the 'formative' phase of Shi'ite Islam; by the end of the period, a set of alternative versions of Shi'ism had come into being, which were to survive through history and into the contemporary period. Other versions of Shi'ism described in the historical and doctrinal literature of the period either disappeared, or support for them within the early Muslim polity dwindled away. At the end of the tenth century CE, the Shi'ite sectarian blocs, which survived the whitening of the past three centuries, formed the basis for future expressions of Shi'ism in classical, late classical and modern Islam.<sup>1</sup>

Shi'ism of whatever hue has always had a strong sense of its own minority status within the early Muslim community and within Islamic history more broadly. This perception, to an extent, comes out of the common view of all Shi'ite writers that the leadership of the Muslim community, which had rightfully belonged to Shi'ite leaders (known as Imams), had been usurped by illegitimate, self-proclaimed leaders (who later formed a majority and came to be known as the Sunnī). This usurpation happened immediately after the death of the Prophet Muhammad in 632 with the election of the Prophet's companion Abū Bakr as Caliph (in Arabic, *khalīfah*) of the Muslims. In Shi'ite historical memory, the Prophet's cousin and son-in-law, 'Alī b. Abī Ṭālib, had been designated by the Prophet as his successor, but Abū Bakr and his supporters chose to ignore this designation for their own nefarious purposes. When 'Alī eventually was elected as caliph some

© 2009 The Author  
Journal Compilation © 2009 Blackwell Publishing Ltd

را به تحلیل‌های روایی متون اسلامی یکی از علل اصلی نپرداختن به حقیقت یا افسانه‌بودن واقعه غدیر خم دانسته است. در میان اسلام‌پژوهان، مادلونگ در گروه خوش‌بینان به سنت اسلامی است. او با اعتقاد به امکان بازیابی حقایق تاریخی از میان روایات اسلامی، به تحلیل و بررسی اخبار مرتبط با چهار خلیفه نخست اسلامی پرداخته و پای به عرصه‌ای نهاد که پیش از آن هیچ‌یک از شرق‌شناسان به این شکل به آن وارد نشده بودند.

مادلونگ شیوه پژوهش خود را در این کتاب برخلاف محققان شکاک، اعتماد به روایات اسلامی موجود از صدر اسلام اعلام کرده و معتقد است که با اعمال روش‌هایی خاص می‌توان صحیح را از سقیم این روایات تشخیص داد. او هدف پژوهش خود را پاسخ به این سؤال اعلام

گلیو در باب آن می‌گذریم، اما اثر دیگری که وی درباره‌ی عصر نخستین امامان شیعه معرفی کرده، کتابی است از محمدعلی امیرمعزی با عنوان «راهنمای معنوی تشیع نخستین»<sup>۳۴</sup> که در آن به پیروی از شرق‌شناس مشهور فرانسوی، هانری کربن (درگذشته ۱۹۷۸) تصویری مکتوم و رازمحورانه از قدرت امام و نحوه انتخاب او ارائه کرده است. دغدغه اصلی معزی در این اثر، شناسایی نحوه انتقال علم امام به شیعیان متأخر است. ایده اصلی او که پس از این کتاب در مجموعه مقالات دیگری نیز منتشر شد<sup>۳۵</sup> و تعریفی رازآلود از ایمان شیعی ارائه می‌داد که توسط امام به پیروان برگزیده و اندکش منتقل می‌گردید، مورد انتقاد و مخالفت محققان و صاحب نظران قرار گرفته است. یکی از وجوه مورد انتقاد نظریه معزی به اعتقاد او به دعوت سری (باطنی) امام باقر(ع) باز می‌گشت. ارزینا لالانی در کتاب «اندیشه شیعه متقدم: آموزه‌های امام محمد باقر(ع)»<sup>۳۶</sup> ضمن انتقاد به آراء معزی مدعی شد که آموزه‌های کلامی و مکتبی امام باقر(ع) با عصر دوم امامان تطابق بیشتری دارد. گلیو نیز انتقادی را به آثار هرودی این شیعه‌پژوهان وارد آورده و آن دورا به دلیل عدم شفافیت در شیوه و روش انتخاب صحیح از سقیم در روایات وارده از امام باقر(ع) مورد نقد قرار داده است. به عبارت دیگر گلیو معتقد است هیچ‌یک از این دو تن مشخص نکرده‌اند که از چه روشی برای تشخیص جعلیات و تحریفاتی که بر این احادیث وارد شده استفاده کرده‌اند. وی معتقد است که این دو تن از این منظر در بستر پژوهشی و اسلام‌شناسی غربی نمی‌گنجند؛ چرا که به هیچ‌یک از ملاحظات و توجهات محققان غربی که بر احادیث اهل سنت اعمال کرده‌اند توجهی نداشته است. از سوی دیگر موضوع تقیه از عهد باقرین صادقین (علیهما السلام) به امری جدی در تحلیل احادیث شیعی بدل می‌شود و هیچ‌یک از این دو به تحلیل شیوه تشخیص احادیث متأثر از تقیه با غیر آن نپرداخته‌اند. گلیو معتقد است که تمام این ملاحظات جدی که می‌تواند تا حد قابل توجهی دریافت محققان از مفهوم احادیث را تغییر دهد، بدون بهره‌گیری از روش‌شناسی نقد حدیث که مورد استفاده حسین مدرسی طباطبایی قرار گرفته، امکان پذیر نخواهد بود. از دیگر منتقدین آراء معزی تیمه بیهم دائواست که در مقالات متعددی عقاید خود را بسط داده است.<sup>۳۷</sup>

کرده که چه کسی/کسانی و چطور پس از وفات محمد(ص) به قدرت رسیدند و آن را در تصاحب خود نگاه داشتند؟ نتیجه‌گیری مهمی که وی درباره‌ی انتصاب علی(ع) به خلافت پیامبر(ص) ارائه کرده برای گلیو در این مقاله بسیار مهم بوده است: «حضرت علی(ع) خود معتقد به جانشینی پیامبر(ص) پس از وفاتش بوده و این اعتقاد بر مبنای رفتار و اعمال ایشان و نیز سنت‌های رهبری و زعامت در شبه جزیره شکل گرفته است». بنابراین نظریه، مادلونگ معتقد است امام اول شیعیان بر مبنای ویژگی‌ها و امتیازاتی که بر دیگر صحابه پیامبر(ص) داشت که ارتباطات خویشاوندی نیز آن را تقویت می‌کرد، خود را شایسته جانشینی ایشان و زعامت امت اسلامی می‌دانست. رابرت گلیو ضمن اشاره به بررسی‌های انتقادی متعددی که تاکنون بر این نظریات مادلونگ ابراز شده،<sup>۳۰</sup> به این نتیجه‌گیری مادلونگ تعریضاتی وارد کرده است.<sup>۳۱</sup> وی معتقد است که گرچه تا پیش از اثر مادلونگ، هیچ پژوهش جدی و روشنی در میان مکتوبات اسلام‌شناسی غربیان نسبت به این موضوع وجود نداشته، اما به نظر می‌رسد مادلونگ همه منابع و تمام ذائقه‌های روایی را در تحلیل خود مورد توجه قرار نداده است. با این وجود می‌توان اثر مهم مادلونگ را گامی در تصحیح نگاه انتقادی و بدبینانه کایتانی و مونتگمری وات نسبت به روایات شیعی مربوط به پس از وفات پیامبر(ص) در نظر گرفت.

اثر دیگری که در بررسی تاریخ آغازین تشیع و عصر اولیه امامان مورد بررسی و نقد گلیو قرار گرفته است، مقاله‌ای از مارشال هاجسن است که در آن به اولین انشعابات در میان شیعیان پرداخته است.<sup>۳۲</sup> اثر هاجسن که به خوبی نقش کلامی و اندیشه‌ای امام جعفر صادق(ع) در شکل‌گیری هویت شیعه امامیه از دیگر انشعابات همچون زیدیه و غلات را مورد بررسی قرار داده، با مطالعه‌ی ارزشمند حسین مدرسی طباطبایی با عنوان مکتب در فرآیند تکامل، تکمیل شد.<sup>۳۳</sup> مدرسی این کتاب را حول محور شیوه انتخاب و شناسایی امامان شیعه تدوین کرده و به‌طور مشخص از آراء ابن قتیبه رازی استفاده نموده است. از آنجا که این کتاب به زبان فارسی ترجمه شده و در دسترس علاقه‌مندان قرار دارد، از گزارش رابرت

34. M.A. Amir-Moezzi, Le guide divin dans le Shiisme original: aux sources de l'ésotérisme en Islam (Lagrasse: Verdier, 1992).

35. M.A. Amir-Moezzi, La religion discrète: croyances et pratiques spirituelles dans l'islam shi'ite (Paris: Vrin, 2006).

M. A. Amir-Moezzi, The Divine Guide in Early Shi'ism: The Sources of Esotericism in Islam, translated by David

Streight (Albany: State of New York Press, 1994).

۳۶. ارزینا لالانی، نخستین اندیشه‌های شیعی: آموزه‌های امام محمد باقر(ع)، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، نشر فرزان روز.

37. T. Bayhom-Daou, "Hisham b. al-Hakam and his doctrine of the Imam's knowledge", Journal of Semitic Studies, 48.1 (2003): 71-108; idem, "The imam's knowledge and the Quran according to al-Fadl b. Shadhan al-Nisaburi (d. 260 A.H. / 874 A.D.)", Bulletin of the School of Oriental and African Studies, 64.2 (2001): 188-207;

30. M. Morony, "Review of The Succession to Muammad: A Study of the Early Caliphate", JNES, 59.2 (2000): 153; W. A. Graham, "Review of The Succession to Muammad: A Study of the Early Caliphate", Muslim World, 89.2 (1999): 194; E. L. Daniel,

"Review of The Succession to Muammad", Middle East Journal, 52.3 (1998): 471; I. Mattson, "Review of The Succession to Muammad", Journal of Religion, 78.2

(1998): 321; P. Crone "Review of The Succession to Muammad", Times Literary Supplement, 4897 (7 Feb, 1997): 28.

31. M. Yazigi, "Ali, Muhammad and the Ansar: the Issue of Succession", Journal of Semitic Studies, 53.2 (2008): 279-303.

32. M. J. Hodgson, "how did the early Shi'ite become sectarian?", Journal of the American Oriental Society, 75 (1955): 1-13.

33. H. Modarressi Tabatabai, Crisis and Consolidation in the Formative Period of Shi'ite Islam: Abu Jafar ibn Qiba al-Razi and his Contribution to Imamite Shi'ite Thought (Princeton, NJ: Darwin Press, 1993).

بغداد گردیده است. او در ابتدای امر به پژوهش‌ها و مطالعاتی پرداخته که قائل به این نقطه تفاوت و افتراق بوده و آن را تبیین کرده‌اند. در این راستا اولین مطالعه قابل توجه، «از امامیه تا اثنی عشریه» اثر اتان کلبیگ است که مراحل نظری شکل‌گیری شیعه امامی را تا پایان عصر غیبت بررسی کرده است.<sup>۴۱</sup> بحث عمده کلبیگ در این اثر به میزان آگاهی و شناخت جمعی شیعیان نسبت به ائمه اثنی عشر و شکل‌گیری هویت مستقل شیعه اثنی عشری از دیگر انشعابات شیعی معطوف شده است. اندیشه غیبت امام عصر (عج) و فهم شیعیان نسبت به این مفهوم که توسط کلبیگ به روندی آرام، طبیعی و پنهانی تعبیر شده، موضوع دیگری است که وی در کتابش بدان پرداخته است. گلیو معتقد است نتیجه‌گیری‌های متعدد کلبیگ که در هریک از پژوهش‌ها و مقالاتش به آنها پرداخته، مانع از ارائه یک نظریه واحد و منسجم از سوی وی شده، اما مسیر مطالعاتی او را افراد دیگری همچون سندر، نیومن و ارجمند پی گرفته‌اند. پاول سندر در آثارش، نظریه رایج در باب بسط و توسعه کلام امامیه را به چالش کشیده است.<sup>۴۲</sup> از نگاه گلیو، سندر را از لحاظ مکتب روش‌شناسی پژوهشی در باب اسلام‌شناسی می‌توان جزء محققان خوش‌بین به سنت و حدیث اسلامی دانست. او از متون حدیثی امامی پیش از غیبت، برای تبیین روند شکل‌گیری کلامی شیعی در عصر امامان بهره گرفته است. از سوی دیگر همراهی و عجز شدن کلام معتزلی و شیعی از نگاه وی، صرفاً متعلق به دوره تسلط مکتب بغداد و حضور چهره‌هایی همچون بنو نوبخت و شیخ مفید نبوده و با بررسی احادیث موجود از ائمه متأخر شیعه، وجود زمینه‌های نفوذ و همراهی با اندیشه اعتزال در میان آنها اثبات شده است. سندر با پیگیری موضوعاتی همچون عدل الهی و اختیار در میان احادیث، به دنبال اثبات مبانی نزدیک تشیع امامی و معتزلی است که بسیار پیشتر از شکوفایی مکتب بغداد در تاریخ کلام شیعه ریشه دوانده بود.

آراء سندر در تضاد بنیادینی با پژوهش اندرو نیومن درباره حدیث به مثابه تعاملی میان مکاتب قم و بغداد قرار دارد.<sup>۴۳</sup> نیومن با بررسی سه

اثر دیگری که از نظر رابرت گلیو شایستگی اشاره و توجه دارد، پژوهش لیاقت علی تکیم است.<sup>۴۴</sup> او در این اثر به دنبال تبیین و بررسی نقش اصحاب ائمه در شکل‌گیری کلام و مذهب شیعه بوده و در این مسیر به دغدغه‌های هریک از ائمه برای تصحیح و اصلاح اندیشه‌های اصحاب پرداخته و حتی نمونه‌هایی از محاجات اصحاب با امامان اشاره کرده است. دیدگاه‌های او گرچه به خوبی شرح و بسط داده نشده، اما تصویر خوبی از شکل‌گیری انشعابات فکری اصحاب ائمه از اندیشه شیعه امامیه را ارائه کرده است. اثر دیگری که گلیو آن را شایسته معرفی دانسته «جامعه کاریزماتیک: هویت شیعی در صدر اسلام» اثر ماریا مسی دکاکه است.<sup>۴۵</sup> او در این اثر به ایجاد پیوند میان روند شکل‌گیری و توسعه مبانی هویت شیعی و مفاهیم رایج جامعه صدر اسلام (همچون مفهوم ولایت) پرداخته است. نتیجه‌گیری دکاکه به نوعی حد وسطی میان معزی و مدرسی محسوب می‌شود که نشان می‌دهد جریانی فرقه‌گرا و پنهانی در عصر متقدم شیعه وجود داشته است. او به طور مشخص بر مفهوم «ولایت» تأکید ورزیده و این مفهوم را بنیادی کاریزماتیک که همه فرق و عقاید شیعی را به هم متصل می‌گرداند و باعث تقویت هویت متحد شیعی می‌شد می‌داند. نهایتاً ویلیام تاکر و کتاب «مهدی (عج) و هزاره‌گرایی: غلات شیعی در عراق متقدم» آخرین اثری است که گلیو در باب این دوره زمانی مورد بحث قرار داده است.<sup>۴۶</sup> تاکر در این کتاب چهار قیام نظامی شیعی را مورد بررسی قرار داده که همگی حول احیاء امامت شکل گرفته بودند. این اثر تاکر که در بردارنده اطلاعات قابل توجه و گسترده‌ای از این قیام‌ها و ارتباطات آنها با گروه‌های امامی و غیر امامی است، نشان‌دهنده موج جدیدی از مطالعات اخیر مرتبط با حوزه قیام‌های شیعی است.

بخش دوم مقاله گلیو به معرفی و بررسی آثار مرتبط با «شکل‌گیری تشیع امامی» اختصاص یافته است. او این تقسیم‌بندی را از آن وجه بسط داده که معتقد است تفاوت عمیقی میان ساختار کلامی تشیع متقدم و دوره متأخرتری که بدنه مذهبی تشیع اثنی عشری شکل گرفته وجود داشته است. پذیرش این امر در نگاه وی، منجر به ایجاد تفاوتی میان عصر امامان و دوره عقل‌گرایی تشیع امامی در نیمه دوم قرن سوم در

41. Many of Kohlberg's most important articles are conveniently collected in E. Kohlberg, *Belief and Law in Imami Shiism* (Aldershot: Variorum, 1991); E. Kohlberg, "From Imamiyya to Ithna 'Ashariyya", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 39.3 (1976): 521-534.; On this matter, the work of A. Sachedina continues to be influential (in particular his *Islamic Messianism: The Idea of the Mahdi in Twelver Shi'ism* (Albany, NY: SUNY Press, 1980).

42. P. Sandler, *Zwischen Charisma Und Ratio: Entwicklungen in Der Frühen Imamitischen Theologie*; (Berlin: K. Schwarz, 1994); P. Sander, "Wertvoll oder nutzlos? Gedanken zum Umgang mit den frühen Imamitischen Traditionssammlungen". in *Anna'herung an das Fremde: XXXVI. Deutscher Orientalistentag vom 25. bis 29.9.1995 in Leipzig* (Stuttgart: Steiner, 1998), 250-258; idem. "Koran oder Imam? Die Auffassung vom Koran im Rahmen der Imamitischen Glaubenslehren", *Arabica*, 47.3 (2000): 420-437.

43. A. Newman, *The Formative Period of Twelver Shi'ism: Hadith as Discourse be-*

Idem, "The Second-Century Shiite Ghulat: Were They Really Gnostic?", *Journal of Arabic and Islamic Studies*, 5/2 (2003-2004), <http://www.lancs.ac.uk/jais/volume/index.htm>, accessed on 10 Sep, 2009). See also, R. Buckley, "The Imam Jafar al-Sadiq, and the Abbasids", *Der Islam*, 79.1 (2002): 118-140; T. Bayhom-Daou, "The Imami Shi'ite Conception of the Knowledge of the Imam and the Sources of Religious Doctrine in the Formative Period: From Hisham b. al-Hakam to Kulini", Unpublished Ph.D. Dissertation (SOAS, University of London, 1996).

38. Liyakat Takim, *Heirs of the Prophet: Charisma and Religious Authority in Shi'ite Islam* (Albany, NY: State University of New York Press, 2006).

39. M. M. Dakake, *The Charismatic Community: Shiite Identity in Early Islam* (Albany, NY: State University of New York Press, 2007).

40. W. Tucker, *Mahdis and Millenarians: Shiite Extremists in Early Muslim Iraq* (Cambridge; New York: Cambridge University Press, 2008).

ارائه شده است.<sup>۴۴</sup> او با بهره‌گیری از روش تحلیل ماکس وبر و بررسی واژه‌شناسانه احادیث متقدم، به تحلیل روندی پرداخته که در آن تشیع امامی موعودمحور،<sup>۴۵</sup> جای خود را به کلام و فقهی خردگرا داده و قرائت انقلابی و احساسی شیعه تبدیل به نظامی آرام و ساختارمند شده است.

رابرت گلیودر پایان مقاله‌اش، ضمن ارائه تصویری از روند مطالعات شیعه‌پژوهی در جهان غرب به مشکلات و مسائلی که با آن مواجه است نیز اشاره کرده است. از نگاه او، مطالعات شیعی اگرچه پس از انقلاب اسلامی ایران ۱۹۷۸ و جنگ آمریکا با عراق در آستانه قرن بیست و یکم توجهات بیشتری را در میان غربیان به خود جلب کرده، اما هنوز هم با معضلاتی جدی دست به گریبان است. از نگاه وی هنوز در میان محققان غربی تخصص و تسلط لازم نسبت به متون و مآثر شیعی وجود ندارد. از سوی دیگر، به سختی می‌توان از استادان سنی برای آموزش شیعه استفاده کرد؛ حال آنکه شیعیانی که به تدریس تاریخ تشیع می‌پردازند نیز مورد انتقاد مجامع علمی و آکادمیک غربی قرار می‌گیرند. افزون بر این موارد، تخصصی بودن موضوعات در این حوزه مطالعاتی، آن را به طور کلی از موضوعات مربوط به مطالعات اهل سنت مجزا کرده و نمی‌توان از دیگر محققان و پژوهشگران نیز در این عرصه‌ها کمک گرفت. با این وجود او به سیرروبه‌رشد شیعه‌پژوهی در غرب خوش بین و به تولیدات درخور و ارزشمند آینده از جوامع پژوهشی و دانشگاه‌های غربی امیدوار است.

مجموعه حدیثی متقدم شیعی معتقد است که میان شیعیان متقدم نزاعی درونی بین سنت‌گرایی و عقل‌گرایی وجود داشته که در موضعی همچون بحران آستانه غیبت و نیز تعرضات خارجی به ساحت شیعه (همچون سخت‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی و مذهبی خلفای عباسی بر ایشان) خود را نشان داده است. نیومن معتقدست که مجامع حدیثی متقدم شیعی در پی رواج سنت‌گرایی، به شیعیان محصور قمی اطمینان می‌داد که امام‌شان زنده، قدرتمند و آگاه از مشقات ایشان است. اگرچه تمام مجامع حدیثی باقی مانده در ارائه این نوع نگاه مشترک‌اند، در برخی ویژگی‌ها نیز اختلافاتی دیده می‌شود. مواردی همچون ویژگی‌های فرانسسانی امام عصر (عج) که در کتاب المحاسن برقی و در ابتدای روند نقل حدیث مکتب قم وجود دارد، یکی از این اختلافات مورد اشاره نیومن است. صفار قمی در بصائر الدرجات و نیز کلینی در الکافی به ارائه تصویری آرامش‌بخش و اطمینان‌ساز که به شیعیان قوت قلب دهد، توجه کرده‌اند. نیومن بر مبنای بررسی موشکافانه‌اش به دنبال اثبات این فرضیه است که احادیث شیعی به سادگی بیانگرا و امر، نواهی و ارشادات امامان اثنی عشر نیستند، بلکه افزون بر این موضوعات، منعکس‌کننده بسیاری از تحولات جامعه شیعه است که به دلیل موانع مذهبی و سیاسی، گزارش تاریخی دقیقی از آن دوران به دست ما نرسیده است. آخرین پژوهش مورد اشاره گلیو، مطالعات سعید امیرارجمند در باب شکل‌گیری فقه نخستین شیعه در پی تدوین کتب اربعه و تصویری است که در آنها از امامان شیعی

44. S. A. Arjomand, "The Consolation of Theology: The Shi'ite Doctrine of Occultation and the Transition from Chiliaism to Law", *The Journal of Religion*, 76.4 (1996): 548-571; idem, "Crisis of the Imamate and the Institution of Occultation in Twelver Shi'ism: A Sociohistorical Perspective", *International Journal of Middle East Studies*, 28.4 (1996): 491-515. idem. "Imam absconditus and the Beginnings of a Theology of Occultation: Imami shiism circa 280-90 A.H./900 A.D.", *Journal of the American Oriental Society*, 117.1 (1997): 1-12, 1997.

Chiliasitic. ۴۵

tween Qum and Baghdad (Richmond: Curzon, 2000); see also A. Newman, "Between Qum and the West: The Occultation According to al-Kulayni and al-Katib al-Numani", in J. Meri and F. Daftary (eds.), *Culture and Memory in Medieval Islam: Essays in Honour of Wilferd Madelung* (London: I B Tauris, 2003), 94-108.

Murat Cem Mengüç, Histories of Bayezid I, historians of Bayezid II: Rethinking late fifteenth-century Ottoman Historiography, BSOAS, V.76 (2013), N.3, pp.373–389.

## ۵. تاریخ‌نگاری ترکان عثمانی در قرن نهم: بررسی مورخین بایزید اول و بایزید دوم

*Journal of SOAS*, 76, 3 (2013), 373–389. © School of Oriental and African Studies, 2013.  
doi:10.1017/S0041977X1300089X

### Histories of Bayezid I, historians of Bayezid II: Rethinking late fifteenth-century Ottoman historiography

Murat Cem Mengüç<sup>1</sup>  
Seton Hall University  
mengucm@shu.edu

#### Abstract

Current scholarship often describes early Ottoman historiography as a phenomenon initiated and conducted by the Ottoman state. In particular, the unprecedented growth in the number of Ottoman history books composed during the reign of Bayezid II (1481–1512) is viewed as such. Modern historians commonly argue that in the aftermath of the Kilia and Akkerman victories (1484), Bayezid II decided to propagate a new Ottoman ideology and commissioned Ottoman history books to be written for this purpose. This article argues that there is not enough evidence to suggest that Bayezid II orchestrated or directed this upsurge in history production. The premises of Halil İnalcık's earlier studies in particular, upon which much of our understanding of the subject was built, do not hold.

**Keywords:** Ottoman history, Ottoman historiography, Bayezid I, Bayezid II, Halil İnalcık, Kilia, Akkerman

The historical accounts examined in this article come from a period described as an era of historical enlightenment among the Ottomans. These histories, which narrated the history of the empire from its very beginning, were the earliest of their kind in terms of constructing and legitimizing an Ottoman identity. They also provide evidence of an emerging historical self-consciousness among the Ottomans. Currently, scholars view this literature as the product of the Ottoman state, and suggest that the emergence of Ottoman self-consciousness was a centralized and state-conducted phenomenon. This article argues that the same literature can be interpreted as the effort of independent authors, meaning that the emergence of Ottoman historical self-consciousness may have been a collective act of the Ottoman educated class rather than the state. Modern scholars of Ottoman history commonly describe the emergence of history writing among the Ottomans as a phenomenon initiated and conducted by the Ottoman state. This was particularly so in the case of the unprecedented growth in the number of Ottoman history books composed during the reign of Bayezid II. Following the lead of earlier research conducted by Halil İnalcık, scholars have suggested that in the aftermath of the Kilia and Akkerman victories

<sup>1</sup> Texts in Ottoman Turkish have been transcribed into modern Turkish orthography and no diacritical marks are used except when texts are quoted from a specific edition, in which case the transcription system used there is followed.

موضوع جریان‌های متأثر بر امپراطوری عثمانی، یکی از مطالب مورد علاقه محققان عثمانی‌پژوه است. توجه سلاطین عثمانی به این موضوع که همواره با سیاست‌گذاری‌های دقیقی از سوی ایشان محقق می‌شد، محل اختلاف نظر محققان است. در این مقاله نیز مراد منجوک، استاد دانشگاه سیتن هال ایالات متحده که چندین اثر پیرامون سبک تاریخ‌نگاری ترکان عثمانی منتشر کرده، دیدگاه رایج عثمانی‌پژوهان ترک همچون خلیل اینالچق را نقد و بازبینی کرده است.<sup>۴۶</sup> او عصر بایزید دوم که «رنسانس تاریخ‌نگاری» نامیده شده را از نظر سیاست داخلی و خارجی بررسی کرده و به دنبال ریشه‌یابی علل هویت‌ساز و مشروعیت‌بخش امپراطوری عثمانی در میان متون تاریخ‌نگاری بوده است. او معتقد است که نگاه پژوهشگران امروز همچون اینالچق به افزایش قابل توجه متون تاریخ‌نگاری در این عصر که حاکی از نوعی خودآگاهی هویتی در میان عثمانیان است را نمی‌توان امری فرمایشی و سیاست‌ابلاغی حکومت بایزید دوم دانست. نقطه عطف این رشد قابل توجه، پیروزی بایزید دوم در دو نبرد کیلیه و آکرمان در سال ۱۴۸۴/۸۸۸ انگاشته شده است. منجوک معتقد است که این دو پیروزی ارتباط چندانی به شکل‌گیری روند روبه‌رشد در امر تاریخ‌نگاری ندارد. افزون بر این اکثریت مورخانی که در عصر بایزید دوم مشغول به

۴۶. اگرچه تاکنون تنها یک اثر مستقل از خلیل اینالچق به زبان فارسی ترجمه شده است، (امپراطوری عثمانی: عصر متقدم ۱۳۰۰–۱۶۰۰، ترجمه کیومرث فرقلو؛ تهران: انتشارات بصیرت، ۱۳۸۸) به نظر می‌رسد نظرانی که منجوک در این مقاله به آنها نقد وارد کرده در آثار دیگری که به فارسی ترجمه نشده‌اند بسط و بررسی شده است:

Halil İnalcık, "The Policy of Mehmed II toward the Greek Population of Istanbul and the Byzantine Buildings of the City" (1968); idem, "Capital Formation in the Ottoman Empire" (1969), *The Journal of Economic History*, Vol. 29, No. 1, The Tasks of Economic History, pp. 97–140; idem, "Ottoman Policy and Administration in Cyprus after the Conquest" (1969); idem, *The Ottoman Empire: Conquest, Organization and Economy* (1978); *Studies in Ottoman Social and Economic History* (1985); idem, *The Middle East and the Balkans under the Ottoman Empire: Essays on Economy and Society* (1993); idem, *An Economic and Social History of the Ottoman Empire, 1300–1914* (with Donald Quataert, 1994); idem, *From Empire to Republic: Essays on Ottoman and Turkish Social History* (1995); idem, *Sources and Studies on the Ottoman Black Sea: The Customs Register of Caffa 1487–1490* (1996); idem, *Essays in Ottoman History* (1998).

مشخصات مهم‌ترین پژوهش اینالچق که مورد نقد منجوک قرار گرفته به شرح ذیل است:

İnalcık, "The rise of Ottoman historiography", in P. M. Holt and Bernard Lewis (eds), *Historians of the Middle East* (London: Oxford University Press, 1964), 164–5.

فعالیت بوده‌اند، گماشتگان و حقوق‌بگیران دولت نبوده و گاه قائل به مشروعیت آن نیز نبوده‌اند. ثالثاً تاریخ‌نگاری عصر بایزید اول (حک- ۱۳۸۹–۱۴۰۲) و روایات مشخصی که در باب فساد قضات در آن عصر موجود است و مبنای تحلیل اینالچق قرار گرفته، ثابت می‌کند که مورخان عثمانی در پایان قرن نهم هجری مستقلاً به نگارش تاریخ می‌پرداخته‌اند؛ چرا که اگر وابسته به حکومت بودند، نمی‌توانستند فساد موجود را به تصویر بکشند.

منجوک پس از ارائه این مقدمه و در بخش اول مقاله خویش نشان داده که چگونه نظریه اینالچق باعث شکل‌گیری موجی در میان مورخان جدید تاریخ عثمانی شده تا رویکرد خاص او در باب تاریخ‌نگاری عصر بایزید دوم به عنوان امری خدشه‌ناپذیر و مورد وثوق همگان مورد پذیرش قرار

اشاره کرده‌اند، با این عمل قصد به دست آوردن رضایت بایزید دوم را داشته‌اند و این عمل ایشان را می‌توان به عنوان پذیرش فرمان سلطان تلقی کرد. بنابراین سه دلیل، اینالجب معتقد است که رشد متون تاریخ‌نگاری عصر بایزید دوم در قرن پانزدهم میلادی، نشان‌دهنده اعمال سیاسی همسان و فرمایشی از سوی باب عالی بوده است.

منجوک در بخش بعدی مقاله خود به تبیین این سه موضوع در مخالفت با نگاه اینالجب برآمده است. او در ابتدا به ارتباط میان فتح کیلیه و آکرمان در سال ۱۴۸۴/۸۸۸ و شکل‌گیری نهضت تاریخ‌نگاری در عثمانی پرداخته و با ارائه شواهدی، اولین پایه استدلال اینالجب مبنی بر اتمام فرمایشی تواریخ با گزارش پیروزی بایزید دوم در آن دو نبرد را سست کرده و نشان داده است که تاریخ‌نگاری بایزید دوم در عاشق پاشا زاده و به تازگی ادامه آن متون نیز یافت شده است. از سوی دیگر منجوک احتمالات دیگری را برای اتمام دیگر متون تاریخ‌نگاری مورد اشاره اینالجب مطرح کرده است: اولاً موضوع منازعات دامنه‌دار عثمانی و ممالیک در این دوران (۸۸۹-۹۰۱) چندان مورد علاقه و اشاره تاریخ‌نگاران عثمانی قرار نمی‌گرفت؛ چرا که از یک سو حاکی از ضعف و توقف قدرت نظامی عثمانی در معارضه با ممالیک بود و از سوی دیگر ادعای امپراطوری عثمانی مبنی بر اتحاد و احیاء حکومت اسلام را نقض می‌کرد. چنین به نظر می‌رسد که این مورخان علاقه بیشتری به اتمام تاریخ‌شان با گزارش فتح سلطان مسلمان عثمانی بر کفار مسیحی داشته‌اند تا اینکه نزاع طاقت‌فرسای دو حاکم مسلمان را ثبت کنند. موضوع دیگری که توسط اینالجب مطرح شده و منجوک بدان نقد وارد کرده است، بحث حمایت بایزید دوم از مورخان است که نگارش تاریخ‌شان را با فتح کیلیه و آکرمان به اتمام رسانده‌اند. منجوک معتقد است که از میان تمام مورخان مورد اشاره اینالجب، تنها روحی‌انگیزه خود را از نگارش تاریخ، ثبت وقایع دوره بایزید دوم عنوان کرده و دیگرانی همچون علی قونوی، قوامی، کمال و نصری به هیچ وجه به اطاعت او امر سلطان بایزید دوم اشاره‌ای نکرده و در عوض نام سلاطین دیگر عثمانی همچون محمد دوم را ذکر کرده‌اند. منجوک در پایان مقاله ضمن تصریح در پذیرش پدیده «رنسانس تاریخ‌نگاری عثمانی» در قرن نهم و عصر بایزید دوم، اختلاف نظر خود را اینالجب و دیگر مورخین عثمانی، دستوری بودن این رنسانس فرهنگی دانسته است. او شکل‌گیری این پدیده را امری درونی و برآمده از توجه اصحاب قلم و علما به امر تاریخ‌نگاری عنوان کرده و با تبیین سابقه تاریخ‌نگاری عثمانی از ابتدا تا عصر بایزید دوم، این دوره را نتیجه شکل‌گیری سنت تاریخ‌نگاری عثمانی دانسته که امری خودجوش و بر مبنای درک و نیاز نگارندگان بوده است.

گیرد. او پس از تبیین و تشریح این موج میان عثمانی‌پژوهان، به سراغ بررسی روند تاریخ‌نگاری عثمانی از ابتدا تا عصر بایزید دوم رفته است. او با اشاره به سه متن تاریخ‌نگارانه احمدی، شکرالله و تاریخ‌نگاشته بی‌نام‌ونشانی که از میانه قرن پانزدهم میلادی برجای مانده، نشان داده است که چقدر میزان رضایت و حمایت منافع سلاطین عثمانی در نگارش این تواریخ مؤثر بوده است. منجوک با تأکید بر شرح مفصل فساد دستگاه قضایی عصر بایزید اول (حک- ۱۳۸۹-۱۴۰۲) در تاریخ‌نویس‌ها بی‌نام برجامانده از آن دوره، به دنبال اثبات ادعای خود بر استقلال فکری تاریخ‌نویسان از سیاست‌های حکومت مرکزی عثمانی بوده است. او هم‌نوا با اینالجب، گسترش تاریخ‌نگاری را در عصر محمد دوم (حک- ۱۴۵۱-۱۴۸۱) به رسمیت شناخته و تدوین هفت متن تاریخی در این دوره که تا عصر بایزید دوم به بیست و چهار عدد می‌رسد را نشان دهنده اقبال به تاریخ‌نگاری در میان علما و اهالی قلم ترک‌زبان دانسته است. ویژگی این مورخان جدید، حفظ هویت مستقل خود، تلفیق روایات گذشتگان با مصالح دوره خود و حذف برخی اتفاقات که روایات در باب آنها یک صدا و متحد نیستند قلمداد شده است. به عبارت بهتر، این مورخان به دنبال تثبیت خط تازه‌ای در تاریخ‌نگاری عثمانی بوده‌اند که از گذشتگان متمایز بوده است. مهم‌ترین چهره‌های این مورخان عاشق پاشا زاده (۱۴۰۰-۱۴۹۴) و نصری بوده‌اند.<sup>۴۷</sup> برخی چهره‌های کم‌اهمیت‌تری نیز همچون علی قونوی و کمال نیز در این میان وجود دارند که از لحاظ انتقاد به شیوه تاریخ‌نگاری گذشتگان در دسته مورخان عصر نوین قرار می‌گیرند. منجوک با اشاره به نظرات اینالجب و پیروی محققانی همچون محمد ایپشیرلی، نجدت اورتورک، گبریل پیتربرگ و کمال کفادار که این عصر را «رنسانس تاریخ‌نگاری عثمانی» نامیده‌اند، به تبیین مرزبندی‌های نظری خود با این گروه پرداخته است. طبق نظر رایج این گروه، سلطان بایزید دوم عثمانی پس از پیروزی در دو جنگ کیلیه و آکرمان (در اکرین کنونی) تصمیم به ایجاد هویتی فاخر و قدرتمند از امپراطوری عثمانی گرفت و به علما و صاحبان قلم در دربار دستور داد تا این نظریات را در قالب وقایع‌نگاری و ثبت تواریخ بسط و گسترش دهند. اینالجب این ادعای خود را بر مبنای سه دلیل اثبات کرده است: اولاً تاریخ‌نگاشته‌های علی قونوی، عاشق پاشا زاده، طورسون بیگ، روحی، نصری و... با ثبت پیروزی‌های بایزید دوم در کیلیه و آکرمان ختم شده‌اند که از نظری امری اتفاقی نبوده است. ثانیاً برخی از این مورخان مدعی شده‌اند که سلطان دستور نگارش تاریخ را به ایشان داده است. ثالثاً برخی از مورخین همچون عاشق پاشا زاده و نصری که به فساد قضاات عصر بایزید اول اشاره

47. V. L. Menagé, Neshri's History of the Ottomans, The Sources and Development of the Text (London: Oxford University Press, 1964); Maria Kalicin, "Characteristic genre features of Neşri's 'History of the Ottoman Court' Structure", EB, 15, 1979, 34-53; Faik Reşit Unat, "Neşri Tarihi Üzerine Yapılan Çalışmalara Toplu Bir Bakış", Belleten 7, 1943, 177-201.